

خاستگاه و جایگاه علوم انسانی در پیشرفت همه جانبه: با تاکید بر نقش اقتصاد

یداله دادگر^۱

^۱ استاد اقتصاد، دانشکده اقتصاد، دانشگاه شهید بهشتی

نویسنده مسئول:

یداله دادگر

چکیده

زمانی که بطور عمیق به مطالعات و کارکردهای دستگاههای مختلف و در فضاهای گوناگون پرداخته می شود، خاستگاه و جایگاه توجه یا عدم توجه به علوم انسانی بسیار آشکار می گردد. هم نظریه های علمی و هم کارکرد دستگاهها و واحدهای مختلف این موضوع را بخوبی اثبات می کنند. از این رو اگر قرار است جوامع، مکتب ها، اندیشه ها و نظام های مختلف در هر زمینه ای (اقتصاد و مانند آن) به پیشرفت معناداری بیندیشند و مواردی از آن را عملی سازند، بایستی ابعاد گوناگون علوم انسانی را به درستی شناسایی کرده و پیام های سیاستی آنها را بطور معناداری عملیاتی نمایند. قدرت بین رشته ای، ظرفیت تولید استانداردهای یک زندگی شرافتمندانه، فراهم نمودن ابزارهای پیشرفت در عرصه های گوناگون، قدرت نظریه پردازی و مدل سازی، ارائه طریق برای حل دشواری های فرد و جامعه، حتا قدرت رساندن جامعه به یک آرامش معنوی و درونی و در نهایت، توان بسترسازی برای پوشش و یا کاستن از شکاف توسعه از خصوصیات اساسی علوم انسانی بوده و پیشرفت در عرصه های یاد شده در گرو توجه جدی به نقش علوم انسانی در اندیشه ورزی، برنامه ریزی، تصمیم سازی و تصمیم گیری می باشد. از این رو این مقاله دنبال برجسته کردن نقش فراگیر این علوم در عرصه های مختلف تئوریک، تجربی و مانند آن است. شناسایی حلقه های مفقوده و تلاش برای اصلاح عرصه های اندیشه ای و اجرایی برای پیشرفت همه جانبه و بویژه پیشرفت اقتصادی، از یافته ها و پیام های سیاستی این اثر می باشد. در این مقاله کدهایی از مطالعات موردی در رشته اقتصاد بطور خاص و در دیگر رشته های علوم انسانی و اجتماعی بطور کلی و همچنین کدهای مشابهی از توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی مورد تاکید قرار می گیرد. در این مقاله نقش ابعاد اقتصادی بدلیل قدرت بالای بین رشته ای علم اقتصاد در میان سایر علوم انسانی برجسته تر خواهد بود.

مناسب می دانم در این قسمت مقدماتی مهمترین عناصر موضوع را فهرست وار اشاره کنم.

۱- علوم انسانی مجموعه عظیمی است که به بررسی فراگیر ابعاد گوناگون زندگی انسانی می پردازد. یعنی شامل تمامی اموری می گردد که به انسان و زندگی انسانی برمی گردد. این فراگیری هم در نظریه مطرح است و هم در عمل. دامنه یاد شده از ابعاد زیست شناختی گرفته تا اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و مانند آن را در بر می گیرد. پس علوم انسانی را می توان ماهیتاً یک عرصه چند رشته ای و بین رشته ای دانست. از این رو برای درک همه جانبه علوم انسانی و استفاده عملی از کاربرد سازگار و استاندارد آن بایستی به این جنبه بین رشته ای عظیم و عمیق آن توجه جدی شود. جالب توجه است که هم علوم اصطلاحی انسانی و علوم مطرح شده تحت عنوان علوم اجتماعی، هر دو در زیر مجموعه علوم انسانی قرار می گیرند. از این رو علوم انسانی علاوه بر دربرداشتن علوم تربیتی، تاریخ، حقوق، فلسفه، ادبیات، انسان شناسی، هنر، ورزش و مانند آن، پوشش دهنده رشته هایی چون جامعه شناسی، روان شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی، مدیریت، مطالعات زیست شناختی و مانند آن نیز می باشد. علاوه بر پیوند ساختاری و انطباقی، علوم انسانی بر محورهای کلیدی انسانی و اجتماعی، پیوندها و ابعاد فرعی آنها را نیز در بر می گیرد (سن ۱۳۷۷، تمدن ۱۳۸۹، شوماخر ۱۳۶۵). از این رو علوم شناختی، عصب شناختی، مطالعات رسانه ای، ابعاد جرم شناختی، عناصر مردم شناختی، پیوندهای توسعه ای، چارچوب های اصلی جغرافیای انسانی، مطالعات کسب و کار محور و مانند آن نیز در چنبره اصلی علوم انسانی قرار می گیرند.

۲- نکته کلیدی تر پیوند معنی دار علوم انسانی و علوم فیزیکی و طبیعی است. با وجودی که علوم طبیعی و علوم فیزیکی به مطالعه و ساخت فیزیکی امور مختلف می پردازند و علوم انسانی به مطالعه ساختار و رفتار انسان و امور مربوط به آن، اما این دو با هم ارتباط معنی داری دارند. یک ارتباط کلی اینها شکل گیری ایده پردازی در علوم انسانی برای هر نوع اصلاح و تغییر و سازمان دهی جدید در علوم طبیعی است. مطالعات بنیادی برای پیشرفت علوم طبیعی و ریاضی نقش حیاتی دارند. این مطالعات از محورها و رسات های علوم انسانی هستند. مطالعات اقتصادی و سایر علوم انسانی است که به بخش خصوصی و عمومی توصیه می کند که برای پیشرفت در عرصه های بیولوژیک و مانند آن برنامه ریزی کنند. علوم فیزیکی و طبیعی بیشتر آزمایش محور هستند و نظریه پردازی آنها به همراه آزمایش و آزمون واقعی است. علوم طبیعی بطور کلی بر شواهد و استدلال منطقی دقیق و تا حدود زیادی روش مند استوارند. از این رو می توان گفت که موضوعات و یافته های آنها کمتر بحث انگیز و چالشی است. عناصر و موضوعات علوم طبیعی و فیزیکی یا در آزمایشگاه بررسی می شوند و یا در کارگاه یا روی اجزای بدن انسان و سایر موجودات یا بر لایه های سنگ و امور جغرافیایی و مانند آن. اما امور انسانی بیشتر جنبه تجربیدی دارند و یا در رفتارهای انسانی و اجتماعی نمایانده می شوند. پس علوم انسانی و اجتماعی بیشتر بحث برانگیز و استدلال محور هستند. همچنین علوم انسانی و اجتماعی با امور احساسی، عاطفی، قضوتی و مانند آن درهم شده اند. دست کم برخی قاعده مندی های علوم طبیعی می توانند نمادهایی در رفتار انسانی داشته باشد. جالب توجه است که موضوع محوری عقلانیت در علوم انسانی می تواند کمک کننده به علوم طبیعی و فیزیک باشد. با وجودی که عنصر عقلانیت در رشته اقتصاد نقش محوری دارد ما چنان قابلیت داریم که می توان در رشته های دیگر علوم انسانی نیز کاربرد داشته و نتایج آن در علوم طبیعی استفاده شود. عقلانیت نوعی حساب گری، توجه به دور اندیشی، هشیارمندی،

کارشناسی محوری، کاربرد همه اطلاعات قابل دسترس در انجام مطالعه، سازگار سازی ابزارها و هدف ها و کاربرد بهترین روش ها برای استفاده از منابع می باشد. کف عقلانیت و عقلانیت ابزاری در مفاد رویکرد تقلیل گرایانه، کاربرد همه ابزارها برای کسب بیشترین منافع شخصی است. عقلانیت در مفاد عام و میانه علاوه بر تلاش برای کسب منافع شخصی، منافع اجتماعی و مانند آن را نیز پوشش می دهد. بویژه برخی از علوم انسانی و اجتماعی مانند اقتصاد، با داشتن عنصر و ابزارهای تحلیل و با وجود محور عظیم عقلانیت می تواند کارسازی زیادی در علوم طبیعی و فیزیکی داشته باشد. در صورت دارا بودن یک تحلیل فراگیر از علوم انسانی کاربرد علوم طبیعی و فیزیکی نیز معنادار تر می شود. در هر حال یافته های علوم انسانی و اجتماعی می تواند به عنوان ابزارهای تحلیل علوم طبیعی و فیزیکی بکار رود. برای مطالعه همه جانبه علوم انسانی نیز رویکرد چند رشته ای و بین رشته ای مورد نیاز جدی است. از نظر دربر داشتن رشته های گوناگون نیز علوم انسانی یک بسته ترکیبی عظیم است. از این رو هم شامل رشته ایی چون اقتصاد از یک سو، انسان شناسی از سوی دیگر، ژنتیک و تاریخ از دیگر سو است. بنابراین علومی چون اقتصاد، علوم سیاسی، مدیریت، جامعه شناسی، روان شناسی یک زیر طیف علوم انسانی هستند. همچنین علومی چون زیست شناسی تکاملی، شیمی حیاتی، علوم عصب شناختی، زیر طیف دیگر علوم انسانی هستند. و آنگهی حقوق، علوم تربیتی، تاریخ، ادبیات، و مانند آن نیز در دایره علوم انسانی قرار می گیرند.

۳- هر نوع مطالعه نظام مند در مورد انسان و زندگی انسانی می تواند یک بعد از علوم انسانی را پوشش دهد. اندیشه های مربوط به انسان و زندگی انسانی، فعالیت ها و تجربه های مختلف انسان و زندگی انسانی، یافته ها، بافت ها، ساخت ها و حتی فرازاها و فرودهای زندگی انسانی هر یک پیوندی با علوم انسانی دارند. علوم انسانی در واقع هم یک پروسه فراگیر و پیوسته است و هم مجموعه ای از پروژه های پژوهشی عمیق است که ضمن ارزیابی پدیده انسان نوعی ارزیابی واقع بینانه و نقادانه از پیوند اندیشه ها و رفتارهای انسانی از ابعاد گوناگون را مورد تحلیل قرار می دهد. درک همه جانبه علوم انسانی می تواند یافته های وسیعی برای برنامه ریزی های گوناگون در زندگی انسانی به ارمغان آورد. با کمک آن یافته ها می توان دشواری های موجود جامعه انسانی را حل و فصل کرد. کاربرد عبارت های علم، علوم و مانند آن در علوم انسانی می تواند قدری ابهام آور باشد. زیرا عبارت های علم و علوم به میزان قابل توجهی جهت گیری علوم طبیعی دارند. یا بطور کلی کاربرد علوم بیشتر علوم تجربی، کاربردی و کمی را شامل می شود. چون در همان ساختار و ریشه لاتینی علم، علوم و روش علمی آن بخش هایی از دانش را در بر می گرفت که با بدنه ای از واقعیت ها یا حقایق نظام مندی سرو کار داشت که بتواند کارکرد قوانین طبیعت را نشان دهد. البته این مفهوم در همان حد مناسب به نظر می رسید. اما بعدها اثبات گرایان منطقی علم و همچنین هر یافته با ارزش را تنها به دایره اثباتی، تجربی و ریاضی اختصاص دادند و منحصر به آن کردند. از این رو تنها روش خاصی، علمی، معتبر و ارزشمند تلقی می شد. اما از آغاز شکل گیری علوم مختلف تا کنون هیچگاه اجماع سراسری در مورد مفهوم علم حتا در مورد علوم طبیعی هم شکل نگرفته است. مثلاً زمانی ریاضی محوری شاخص علم بودن یک دانش بود. هر دانشی که می توانست با چارچوب ریاضی بیان شود علم نامیده می شد. زمانی کمی شدن و تجربه محوری شاخص علم به حساب می آمد. اما به عنوان مثال با وجودی که امکان تحلیل ریاضی و تجربی در مورد فیزیک و شیمی قابل اجرا بود اما در مورد نجوم، زمین شناسی و حتا در مواردی زیست شناسی به همان مقدار و در همه ابعاد ممکن نبود. در علوم طبیعی مانند فیزیک و شیمی برخی حوادث قابل تکرار است و از این رو کاربرد روش تجربی و ریاضی راحت تر می باشد. اما در مورد برخی دانش ها مانند تکامل، زیست شناسی و حتا زمین شناسی امکان تکرار همه پدیده ها وجود ندارد. در نتیجه برای ارزیابی آنها گاهی روش

تاریخی و مشابه آن بکار گرفته می شود. از این رو سالیان زیادی است که یک عنوان و محتوای عام تری برای علم بکار می رود که گویی در میان امور فیزیک، انسانی و اجتماعی مشترک است. از زمانی که علوم از فلسفه جدا شدند علوم اجتماعی و علوم انسانی نیز همانند علوم طبیعی پیشوند علم پیدا کردند. در عین حال دانش های قدیمی مانند زبان، فلسفه، ادبیات، موسیقی، حتا هنر، مذهب و تاریخ نیز رشته ها و دانش های انسانی نامیده می شدند و گویی کاربرد علم درمورد آنها خیلی معنادار نبود. دانش انسانی، معرفت های انسانی و مانند آن عبارت هایی بودند که بجای "علم" در ارتباط با دانش های یاد شده بکار گرفته می شد. وقتی بحث از علوم انسانی می شود مجموعه چند بسته از علوم، دانش ها، رشته و بینش ها در آن جای می گیرد. یک بسته آغازین و معروف آن همان دانش های کلاسیک است. دانش کلاسیک زبان، ادبیات، فلسفه، انواع هنر، مذهب، تاریخ حتا جغرافیا و مانند آن را هم شامل می شود. به عبارت دیگر بخش سنتی دانش های بشری خود چند زیر رشته فرعی دارد. انسان شناسی، باستان شناسی، دانش ها و یافته های قدیمی (بیشتر مربوط به قبل از میلاد)، تاریخ، زبان شناسی، زبان و حتا اندیشه های حقوقی و سیاسی، ادبیات، هنر، فلسفه، مذهب از زیر رشته های بسته اول علوم انسانی هستند. روش مطالعه در بخش اول بیشتر نقادانه، استنباطی، مقایسه ای، تاریخی و مانند آن است. یعنی برای ارزیابی این بخش از علوم و دانش انسانی همانند مطالعات فرهنگی و انسان شناسی فرهنگی و حتا مانند خود تاریخ، روش مقایسه ای و یا سایر روش های استفاده شده در پژوهش های مقایسه ای بکار برده می شود (Love 2017, Sayre 2015). هرکدام از زیر شاخه های طیف اول علوم انسانی خود بعدی از روابط انسانی و زندگی انسانی را تحلیل می کند. در ضمن هر چند که شکل گیری این شاخه دانشی و اندیشه ای در علوم انسانی، تاریخی طولانی دارد، اما بررسی های علمی و جدید این زیر شاخه از علوم انسانی از قرون وسطا آغاز شد. یکی از مزیت ها و عناصر مهم این شاخه از علوم انسانی، جهت گیری وسیع و همه بعدی تاریخی به همراه ماهیت نقادانه آن است. حتا اگر تنها به دو ویژگی علوم انسانی یعنی نقد محوری و تاریخی محوری توجه شود اهمیت حیاتی آنها آشکار می گردد. همراهی یک دانش با نقد و با تاریخ هم می تواند به اصلاح اندیشه و یادگیری کمک کند و هم برای تکامل و اصلاح دانش ها و علوم کارساز باشد.

۴- شعبه اساسی دومی که تحت عنوان عمومی علوم انسانی قرار می گیرد، علوم اجتماعی است. علوم اجتماعی آن دسته از رشته های دانشی را شامل می شود که از یک سو با جامعه ارتباط پیدا می کنند و از سوی دیگر با افرادی سر و کار دارند که در یک ارتباط دو یا چند گانه اجتماعی قرار می گیرند. علوم اجتماعی بطور خاص رشته های اقتصاد، علوم سیاسی، مدیریت، بازرگانی، جغرافیای انسانی، روان شناسی، جامعه شناسی، مردم شناسی، حتا ابعادی از تاریخ، محورهای از زبان شناسی، عناصری از باستان شناسی، ارتباطات و علوم ارتباطی، رشته های آموزشی و تربیتی و محورهای از حقوق را پوشش می دهد. علوم اجتماعی در آستانه عصر روشنگری و از اواسط قرن هفدهم به بعد مطرح شدند. در ادامه قرن ۲۱ با توجه به هر چه پیچیده تر شدن روابط انسانی و اجتماعی و تولید ابزارهای وسیع تکنولوژیکی و تحولات سراسری و همه جانبه در نهادها، سیستم ها، واحدها و مانند آن، دایره ارتباطات علوم انسانی علاوه بر دانش های مرتبط با انسان و علاوه بر علوم اجتماعی، ابعادی از ریاضیات، ارتباطات رسانه ای و مانند آن را نیز شامل می گردد. همچنین با توجه به پدیده تکرر اندیشه ها، تحول همه جانبه و سرعت تحول در نهادها، رفتارها، اندیشه ها، اخلاق، سازمان ها، شکل گیری انواع ارتباطات و مانند آن فراگیری علوم انسانی و تاثیر پذیری و تاثیر گذاری آن روز افزون می باشد (Baldwin 2016, Harkavy and Bernson 2017)، شوماخر ۱۳۶۵، دادگر ۱۳۹۶). در ادامه قرن ۲۱ و به شکل کنایه آمیزی این گزاره معروف است که تنها پدیده ثابت خود حرکت، تغییر، تحول و تکرر است.

۵- درک فراگیر و همه جانبه از علوم انسانی و عمل طبق یافته های آنها می تواند به مدیریت و سیاست گذاری هم جهت دهد. تجربه بسیاری از کشورها نشان می دهد که توجه عملی به علوم انسانی می تواند یک نماد ثابت، یک عامل و در عین حال یک ابزار قوی برای پیشرفت همه جانبه باشد. از این رو در مدیریت کشورهای پیشرفته و حتی در گزینش مدیران ارشد در آن کشورها توجه بسیار معناداری نسبت به کشورهای کمتر توسعه یافته به علوم انسانی صورت می گیرد. مناسب است در پایان این قسمت مقدماتی چند نکته تاکید شود. این نکات در عین حال روشنگر بخش هایی از محتوای قسمت های بعدی این مقاله نیز خواهند بود. یکی اهمیت خاستگاه و جایگاه علوم انسانی در شناخت تحولات مربوط به زندگی انسانی است. شناخت دقیق حقایق با کمک علوم انسانی می تواند زمینه های سیاست گذاری لازم برای حل و فصل دشواری های مختلف جامعه جهانی و جامعه جدید را فراهم سازد. یعنی یافته های مطالعات جدید در دنیای علوم انسانی می تواند به بهبود مدیریت علمی و عملی در قرن ۲۱ کمک کند. چون با وجود کارآمدی بالای علوم ریاضی و طبیعی، آن علوم نمی توانند همه مساله ها و همه دشواری های زندگی را حل و فصل کنند و در این رابطه بطور روشن علوم انسانی مکمل آنها هستند. دوم قابلیت نقادی این علوم است که می تواند معنای متفاوتی به زندگی بدهد. عمیق شدن در علوم انسانی و تربیت انسان توسط این علوم انسان را نقاد بار می آورد. این امر کار علوم طبیعی و ریاضی نیست. سوم جایگاه و نقش بین رشته ای علوم انسانی و سازگاری این پدیده با حل و فصل دشواری های جدید می باشد. بسیاری از پیچیدگی های قرن ۲۱ می را نمی توان با مطالعات تک رشته ای و میان رشته ای حل و فصل کرد. از این رو ضروری است که هسته های مطالعاتی هدفمند و فراگیر در چارچوب های بین رشته ای بکار گرفته شود. مطالعات علوم انسانی و یافته های مطالعات مربوطه در هسته سخت و اساسی پژوهش های بین رشته ای قرار می گیرند. پس درک ابعاد بین رشته ای موضوعات مورد مطالعه در این رابطه می تواند در راستای شناسایی مشکلات و ارائه راه حل عملی تر برای آن مشکلات باشد. چهارم سازگاری مطالعات عمیق علوم انسانی و کاربرد یافته های آنها در عمل برای همراهی و سازگاری با پدیده های ویژه و عظیم ادامه قرن ۲۱ می باشد. دست کم چند پدیده تکرر اندیشه، تحول، سرعت تحول، بازآفرینی وسیع و عجیب یافته های اینترنتی و جهانی شدن با ابعاد وسیعی در عرصه های گوناگون مطرح هستند. اینها از یک طرف واقعیت های دنیای جدید هستند و از طرف دیگر درک آنها ضروری است، همچنین شناسایی تاثیر آنها و ارائه راه برای حل و فصل دشواری های احتمالی آنها اقدامی اساسی است. یافته های علوم انسانی، نظریه ها و تجربه های مربوط به آنها راهگشایی های وسیعی در این عرصه خواهند داشت. چهارم برخورد با پدیده های عظیم و عجیب افراطی گری های ایدئولوژیک، تروریسم و مانند آن نیز نیازمند یافته های علمی و پژوهشی فراگیر و تربیت مدیران برجسته است. تا بتوانند هم در سطح جهان و هم در داخل کشورها با کاربرد فرمول ها و روش های جدیدی به مبارزه با انواع نابسامانی ها بپردازند. حل و فصل افراطی گرایی و انواع واگرایی ها و حرکت به سوی همگرایی بین المللی در جهان پیشرفته و پر تحول کنونی نیز بی ارتباط با رهنمود گیری از مطالعات و تجربیات علوم انسانی نیست. انجام این امور از توان علوم طبیعی و ریاضی خارج است. پنجم زمینه ایجاد شک و تردید و احتمال و عدم قطعیت در این علوم است. این در حالی است که در علوم طبیعی، ریاضیات و مهندسی زمینه آشکاری وجود ندارد. قسمت آخر این مقاله به برجسته کردن نقش اقتصاد سیاسی در میان سایر علوم انسانی و استفاده از آن به عنوان یک مطالعه موردی جهت نشان دادن قدرت، قابلیت و کارکرد علوم انسانی اختصاص دارد. با این اوصاف چارچوب و عنوان های قسمت های دیگر این مقاله آشکار می گردد. بحث را از ملاحظات مربوط به عناصر قائم بالذات علوم انسانی آغاز می کنیم.

۲-ملاحظات عناصر قائم بالذات در علوم انسانی

همانطور که در قسمت مقدماتی اشاره شد مطالعات علوم انسانی نخست، ابعاد وسیع پژوهشی های بین رشته ای در بردارند. دوم آنها مجموعه رشته ها، زیر رشته ها و شاخه های دانشی عظیمی را شامل می شوند که هر یک به نحوی به فعالیت انسان و زندگی انسانی و اجتماعی ارتباط می یابند. سوم اینکه علوم انسانی در رشته هایی همانند اقتصاد، معماری و مانند آن که تعامل و پیوند بیشتری با انسان دارند از جایگاه و خاستگاه مهمتری برخوردارند. چهارم آنکه دایره مطالعاتی علوم انسانی، نوعی متدلوژی ترکیبی را در بر دارد که هم نظری است و هم کاربردی. این متدلوژی در عین حال ولی در وادی تقلیل گرایانه و افراطی اثبات گرایی منطقی، اثبات گرایی تجربی و مانند آن قرار نمی گیرد. پنجم با وجود همپوشانی علمی متدلوژی علوم انسانی با سایر علوم و بویژه علوم طبیعی، متدلوژی علوم انسانی تفاوت هایی با متدلوژی علوم طبیعی دارد. ششم چارچوب های اخلاقی، اجتماعی و تاریخی از یک طرف و ابعاد فنی از سوی دیگر علوم انسانی را به شکل ترکیبی خاص معرفی می کند. در هر صورت دامنه علوم انسانی از طیف وسیعی برخوردار است که از دانش های ساده مرتبط با انسان فردی گرفته (مانند امور تربیتی، انسان شناسی و مانند آن) تا علوم برجسته و اجتماعی ای چون اقتصاد، جامعه شناسی، روان شناسی و مانند آن را در بر می گیرد. هفتم اهمیت رسالت علوم انسانی فراتر از گنجانده شدن شکلی در طبقه علم و یا غیر علم می باشد. مناسب است در آغاز این قسمت یک بحث چالشی در علوم بطور کلی و علوم انسانی بطور خاص را ارزیابی کنیم. آن خاستگاه و جایگاه علم می باشد. حل و فصل بزرگ نمایی مربوط به عنوان علم و بخصوص اهمیت آن در علوم انسانی هم یک رسالت این مقاله است و هم برای توجه بیشتر به امور اصیل علوم انسانی و جداسازی دقیق تر امور شکلی و محتوایی در این علوم کارساز است. مفهوم علم بطور کلی و در علوم انسانی بطور خاص همواره بحث انگیز بوده است. از این رو مناسب است در این قسمت بحث علم بودن و روش علمی را بطور جداگانه مورد اشاره قرار دهیم. علم بودن یک دانش، رشته و مانند آن معمولاً با ویژگی های خاصی همراه است که به میزان بیشتری سازگار با علوم طبیعی است. علوم بطور کلی آن دسته از مطالعات و شاخه های دانش تصور می شوند که به شکل نظام مندی بدنه ای از واقعیت ها و حقایق را نشان می دهند. علوم و مطالعات علمی بطور معمول بر قاعده ها، بر قوانین و نظریه هایی استوار هستند. بدیهی است که اگر منظور از واقعیت ها و حقایق تنها امور تجربی و یا ریاضی باشند (همانگونه که رویکردهای افراطی اثبات گرایی منطقی عقیده دارند) در آن صورت تعریف علم بسیار محدود شده و نمی توان تعداد قابل توجهی از رشته ها و یا موضوعات علوم انسانی را تحت عنوان علم در نظر گرفت. همچنین اگر منظور از علم، علوم خالص و علوم صوری باشد باز نمی توان بسیاری از شاخه های علوم انسانی را علم دانست. دانش هایی مثل ریاضیات، منطق، شعبه های نظری دانش های کامپیوتری، نظریه اطلاعات، آمار و مانند آن را می توان در چارچوب های علوم خالص و علوم صوری در نظر گرفت. برای بررسی این دسته از علوم یعنی علوم خالص یا علوم صوری، نیاز به علم دیگری نیست. بر اساس برخی مطالعات حتا دانش هایی مانند متدلوژی، اقتصاد سنجی، نظریه انتخاب، زبان شناسی صوری و شکلی، نظریه کنترل، هوش مصنوعی و مانند آن را هم می توان زیر شاخه هایی از علوم صوری و یا علوم خالص در نظر گرفت (Abraham et al 2016). در عین حال می توان دسته بندی های دیگری نیز از علوم ارائه نمود. از این رو با وجود اجماع نسبی در مورد نوعی دسته بندی های کلی از علوم، دسته بندی جهانشمولی در این رابطه وجود ندارد. بطور کلی وقتی یک بدنه ای از دانش به شکل نظام مندی سازمان دهی می شود و قابلیت ارزیابی قابل قبولی دارد می تواند در چارچوب علم و مطالعه علمی قرار گیرد. علوم طبیعی این چارچوب را در طبیعت و علوم انسانی آن را در انسان و جامعه

بکار می بندند. علوم طبیعی و علوم مهندسی که ترکیبی از علوم فنی، طبیعی و ریاضی هستند، نیز گاهی به علوم کاربردی معروف اند. ریاضیات، منطق و مانند آن نیز که بر شواهد تجربی استوار نیستند و برای اثبات پدیده های آنها نیاز به استفاده از علم دیگری نیست، در دسته بندی علوم صوری و محض قرار می گیرند. از قدیمی ترین زمان ها تا قرن ۱۹ تقریباً همه دانش ها و مطالعاتی که در حال حاضر به عنوان علم معروف هستند با فلسفه پیوند داشتند. حتی مطالعات و قوانین فیزیکی و ابعادی از علوم فیزیکی که قرن های ۱۷ و ۱۸ مطرح بودند پیوندهای معنی داری با فلسفه داشتند. اما قرن ۱۹ بستر مجموعه ای از تحولات اساسی در معرفی علم و در معنای علم به حساب می آید یکی از این تحولات این بود که با تلاش و عملی شدن رویکرد آگوست کنت (۱۸۵۷-۱۷۹۰) علوم و فلسفه از هم جدا شدند. اینجا بود که بحث روش علمی بطور جدی و رسمی مطرح شد. روش علمی در آغاز به شکل مجموعه روش ها و تکنیک هایی بود که در یک چارچوب نظام مند به کشف یک حقیقت جدید منجر شود. در آغاز خود روش علمی بطور وسیع تحت تاثیر فلسفه بود. اما کم کم بیشتر بر چارچوب های تجربی و سایر تکنیک های اندازه پذیر استوار گردید که با علوم طبیعی و علوم فیزیکی سازگاری بیشتری داشت. در هر صورت دست کم از قرن ۱۷ تا اواخر قرن ۱۸ روش علمی و مطالعه علمی فیزیک محور و تجربه محور بود. در اواخر قرن ۱۸ و با آغاز قرن ۱۹ که علوم انسانی و اجتماعی بصورتی خاموش از فلسفه جدا شدند، روش علمی در پاسخ به نیاز ارزیابی علوم اجتماعی و علوم انسانی قدری تحول پیدا کرد. از آن زمان بود که بحث تفاوت روش علوم طبیعی و علوم انسانی نیز مطرح شد. در عین حالی که بسیاری از مطالعات بر تفاوت روش مطالعه علوم انسانی از علوم طبیعی پافشاری می کنند، رویکردهای افراطی (پیروان عملی اثبات گرایان منطقی یا تجربی و مانند آنها) بر یکنواختی روش علمی و متدلوژی تمامی علوم (از جمله علوم انسانی) تاکید داشته و دارند. در عین حال تنها روش علمی از سوی رویکردهای افراطی همان روش های علوم فیزیکی و طبیعی است (Hancock et al 2018, Dawkins 2017) و کاتوزیان ۱۳۷۴، بلاگ ۱۳۸۰ و دادگر ۱۳۹۵). از این رو و به دلیل سیطره ویژه رویکرد اثبات گرایی منطقی، گویی تعریف علم و روش علمی بر علوم تجربی و عملی منطبق شد. با تعریف و تاکید مفهوم اثبات گرایان منطقی از علم می توان گفت بسیاری از علوم انسانی و یا دست کم بخش های زیادی از آن علوم ممکن است در چارچوب علم و مطالعات علمی قرار نگیرند. جالب توجه است که بخش هایی از خود علوم طبیعی نیز با توجه به تعریف ها و فرض های متفاوتی بر چسب علم را به خود اختصاص می دهند و همه آنها در این ارتباط از یک مسیر و چارچوب یکنواختی تبعیت نمی کنند. در هر صورت از اواخر قرن ۲۰ و در ادامه قرن ۲۱ علوم اجتماعی و انسانی نیز در چارچوب علم قرار گرفتند. در عین حال بحث علم بودن یا نبودن علوم انسانی و عناصر روش علمی بحثی چالشی و ریشه دار بوده و هنوز هست. برخی از صاحب نظران اقتصادی و فلسفی تلاش کرده و تاکید داشتند که رشته های علوم انسانی را نیز در قالب علم مطرح کنند. از این رو هیوم، اسمیت و استوارت میل نوعی علم اخلاقی را مطرح می کردند که بسیار مشابه علوم انسانی و اقتصادی بود (رابینسون ۱۳۵۸، فروغی ۱۳۹۴، منگر ۱۳۹۴). آگوست کنت تلاش می کرد که روش علوم طبیعی را در علوم اجتماعی و بویژه جامعه شناسی اعمال کند. او تصور می کرد که علوم طبیعی روشی کاملاً عینی و اثباتی دارند. در عین حال سازگاری تجربی و ریاضی یک نماد اثباتی علوم طبیعی در زمان کنت بود. کنت بر اساس این تصور از روش علمی در علوم طبیعی روش اثباتی را بر عناصر عینی استوار ساخت. دریافت او از روش علمی چنان بود که هر دانشی که می توانست مانند فیزیک و یا ریاضیات باشد از نظر کنت علم نامیده می شد. در نتیجه از نظر وی دانش هایی که شباهت و نزدیکی کافی با ریاضیات و فیزیک نداشتند، دانستنی های غیر علمی به حساب می آمدند. اما فیزیک و ریاضی از نظر کنت اموری عینی و اثباتی و لذا

علمی به حساب می آمدند. او تلاش می کرد که نشان دهد برخی از علوم اجتماعی برای کسب برچسب علم بایستی عینی باشند. اما منحصر و محدود ساختن کاربرد روش علمی برای امور عینی بسیار چالشی است. چون روش علمی در دانش های ذهنی هم قابل کاربرد است. بطور کلی جداسازی و خط کشی کلیشه ای بین امور ذهنی و عینی اگر غیر ممکن نباشد بسیار دشوار است. و آنگهی نیازی و ضرورتی برای این نوع خط کشی وجود ندارد. یک نتیجه مرتبط با این موضوع، کم اهمیت جلوه دادن علوم انسانی به دلیل برچسب غیر علمی به آنها است. بطور کلی فراز و فرود روند مطالعات علوم انسانی در قرن های ۱۷ تا ۲۰ وسیع تر بوده و در آن زمان توجه رسمی و استقبال علمی نسبت به آنها کمتر بوده است. بویژه مطالعات مربوط به موضوعات علوم انسانی بیشتر عمومی و کمتر رسمی و دانشگاهی بوده است. با وجودی که علوم طبیعی، ریاضیات و مانند آن سابقه رسمی دانشگاهی بسیار طولانی دارند سابقه دانشگاهی و رسمی علوم انسانی و اجتماعی به اواخر دهه ۱۹۶۰ می رسد. دانشگاه های آکسفورد و لندن در راه اندازی اولین کرسی های رسمی علوم انسانی پیشتاز بوده اند. دانشگاه های آلمان، هلند، سوئد و دانشگاه های دیگر کشورهای اروپایی و پس از آن دانشگاه های آمریکایی و کانادایی از دهه ۱۹۷۰ به بعد مطالعات رسمی گسترده تری در علوم انسانی و اجتماعی را راه اندازی کردند. پس از آن بود که نشریه های مختلف علمی و انجمن های معتبر علمی و دانشگاهی در علوم انسانی تشکیل گردید و در ادامه قرن ۲۱ با سرعت بیشتری رو به پیش و رو به گسترش بوده است.

چند محور کلیدی: در هر حال یک بحث اساسی در مورد علوم انسانی و در عین حال یک چالش جدی آنها موضوع علم بودن یا نبودن این گونه دانش ها می باشد. در این ارتباط مناسب است چند نکته مورد توجه قرار گیرد. نکته اول آن است که با وجودی که (همانطور که تاکید شد) علوم را در دسته های طبیعی (چون فیزیک)، اجتماعی- انسانی (مثل اقتصاد) و محض و صوری (مانند ریاضیات) و علوم کاربردی (چون مهندسی و پزشکی) قرار می دهند، اما سیطره مفهوم علم بیشتر در علوم طبیعی و صوری است و علمی بودن علوم انسانی و اجتماعی را هم به شرط قرار گرفتن در همان چارچوب مورد ارزیابی قرار می گیرد. این در حالی است که بین اینها تفاوت اساسی وجود دارد و تعریف علم با محوریت علوم طبیعی و کاربردی ممکن است بسیاری از زیر مجموعه های انسانی و اجتماعی را از قرار گرفتن در یک چارچوب علمی خارج کند. حاکمیت این اندیشه می تواند بر تولید علم و کیفیت پژوهش و استحکام محتوای علوم انسانی و اجتماعی آسیب وارد سازد (Bery 2017, Kaku 2018). دوم نگاه اشتباه اثبات گرایان منطقی به مقدس بودن علم می باشد. بر اساس آن دیدگاه، علم یک پدیده مقدس و حق است و امور غیر علم یک موضوع بی معنا. در صورت سیطره این نماد افراطی از علم بسیاری از مباحث علوم انسانی و اجتماعی نه تنها علمی دانسته نمی شوند بلکه حتا فاقد معنا خواهند بود. اما در شرایط عادی و غیر افراطی از پژوهش، علم تنها از منظر روش و نگرش مطرح است و به هیچ روی عنصری شریف و مقدس نمی باشد. اگر این نگاه منطقی حاکم شود دشواری مطالعات علوم انسانی کمتر خواهند شد. به این خاطر رویکردهای متعادل روش شناسی بر این یافته تاکید دارند که علمی نبودن به معنای بی ارزش و بی معنا بودن نمی باشد. در این صورت اگر یک دانشی می تواند لقب و برچسب علمی پیدا کند برتری ارزشی ندارد بلکه تنها یک چارچوب نظام مند و قابل آزمون دارد. در عین حال در صورتی که پیوند علم با روش و نگرش تاکید شود و مساله ارزشی بودن و تقدس علم مطرح نباشد، علمی بودن و نبودن نوعی تقسیم بندی موضوعی و روشی است که به نحوه سامان دهی و کارآیی موضوع مورد بحث مربوط می باشد. به این شکل که یک موضوع می تواند علمی باشد ولی خیلی موضوع با ارزشی نباشد. برعکس یک موضوع و دانش می تواند علمی نباشد ولی بسیار ارزشمند باشد. در عین حال علمی بودن استاندارد (و با فرض جدا شدن آن از تقدس) موضوع با اهمیتی است و نشانه ای از کارآیی مطالعات می باشد.

شاید یک دلیل اینکه طرف داران و صاحب نظران علوم انسانی نیز تلاش می کنند که دانش مورد نظر خود را علمی جلوه دهند همین کارآمدی مطالعات علم محور باشد. این تلاش برای علمی جلوه دادن یک دانش و مطالعه به خودی خود و با توجه به کارآمدی مطالعات علمی می تواند موضوع قابل قبولی باشد. اما علمی جلوه دادن یک دانش اگر موجب برتری ارزشی بر دانش دیگر باشد یا عدم علمی بودن یک دانش موجب سرافکندگی و حقارت طرفداران آن گردد، مشکل آفرین خواهد بود. مک لاپ صاحب نظر معروف متدلوژی علوم انسانی و اجتماعی به این احساس نگرانی گروهی از طرفداران علوم انسانی (و تلاش غیر موجه آنها برای علم جلوه دادن دانش خود به هر قیمت) به عقده حقارت علم گرایانه یاد می کند (دادگر، ۱۳۹۱ و ۱۳۹۳). روشن است که در دنیای علم و پژوهش، روش و نگرش این موضوع می تواند نگران کننده باشد. این خود می تواند در نتیجه تاثیر رسوب های همان رویکرد افراطی اثبات گرایی منطقی باشد. در هر صورت این یک دغدغه جدی در علوم انسانی است که انتظار می رود اندیشمندان رشته های مختلف روی آن تدبیر کرده و آن را حل و فصل نمایند. باید در عرصه های مطالعات علوم انسانی چنان فضای علمی و پژوهشی ای فراهم گردد که اگر یک دانش و یا یک مجموعه مطالعات، مفید و کارساز باشد ولی در چارچوب یک علم قرار نگیرد، مورد استقبال واقع شود. یا دست کم اگر یک دانش مفید است ولی علم به حساب نمی آید مورد بی احترامی قرار نگیرد. سوم توضیح و تعریف یک چارچوب برای مطالعه علمی است که بتواند مورد استفاده رشته های مختلف و از جمله رشته های علوم انسانی باشد. این می تواند یک یافته اساسی بوده و برخی از چالش های موجود در بحث علم را حل و فصل کند. در اینجا هدف آن است که ساختار و خصوصیات یک پژوهش علمی بیان شود. به نظر می رسد که می توان یک دانش و مجموعه مطالعات به شکل علمی تدوین شود که در عین حال لزوماً به شکل علم طبیعی نباشد. چون در این صورت بر یک چارچوب علمی و پژوهش علمی تاکید می شود و نه عنوانی بنام علم. علمی بودن یک پژوهش می تواند مستقل از علم بودن و یا علم نبودن آن باشد. داشتن ساختار علمی می تواند مجموعه ویژگی هایی را پوشش دهد که برای ارزیابی یک پدیده بکار می رود. در این صورت آن پدیده می تواند علمی چون فیزیک باشد یا نوعی هنر، ورزش یا موضوعی اخلاقی، دینی و مانند آن باشد. مهم آن است که پژوهش ها و مطالعات دانش های مختلف تجربی، طبیعی، انسانی، اجتماعی و مانند آن می توانند به صورت علمی و با روش علمی انجام شوند، در عین حال همه آنها "علم اصطلاحی" هم به حساب نیایند. به عنوان مثال می توان اخلاق کسب و کار را به صورت علمی مطالعه کرد ولی ضرورتی ندارد که اخلاق کسب و کار یک علم به حساب آید. مهم آن است که بشود از طریق یک ساختار، چارچوب و روش علمی، یک دانش درست توضیح داده شود، درست تجزیه و تحلیل شود، زوایای ناروشن آن روش شود و دشواری های آن به صورت کارشناسی حل و فصل شود.

تاکید بر یک چارچوب نمونه از مطالعه علمی: بطور کلی می توان یک چارچوب علمی را به شکل مجموعه ای از گزاره های سازگار تعریف کرد. یک مورد پیشنهادی می تواند در راستای خطوط زیر باشد. یکم موضوع به شکلی روش مند و نظام مند تدوین شود. به عبارت دیگر اولین ویژگی یک پژوهش علمی آن است که روش مشخصی داشته و اجزای آن سازمان دهی سیستماتیک داشته باشند. دوم چارچوبی منطقی داشته و از جانب داری غیر طبیعی بدور باشد. سوم امکان ارزیابی و آزمون قابل قبولی (بصورت تجربی، منطقی و مانند آن) داشته باشد. چهارم پایه نظری داشته باشد. پس ویژگی دوم یک مطالعه علمی، غیر جانبدارانه بودن آن است. بخشی از جانب داری ها توسط پژوهشگران و در ساختار انسانی آنها وجود دارد. به عبارت دیگر شاید کسی نباشد که زمینه و ظرفیت جانب داری نداشته باشد. مهم آن است که افراد و صاحبان مطالعه علمی به گونه ای روحیه جانبداری خود را مدیریت کنند که این جانب داری آسیبی به تحلیل علمی آنها

وارد نیاورد. البته مدیریت کردن جانبداری کار ساده ای نیست. مطلب دیگر آن است که جانبداری منفی معمولاً جانبداری تعصبی و ناآگاهانه را در بر می گیرد که می تواند به تخریب گفتمان علمی منجر شود. گفتمان علمی، منطقی و اثر بخش نمی تواند با تعصب های ناآگاهانه و ایدئولوژیک سازگار باشد. اصولاً برای گفتمان علمی و منطقی فراهم شدن یک سری شرایط ضروری است. یکی همین دوری تحلیل علمی از جانبداری ناآگاهانه و ایدئولوژیک است. اما جانبداری های طبیعی و متعادل لزوماً مشکل آفرین نخواهند بود. البته اگر پژوهشگران بتوانند از تاثیر هر نوع جانبداری بر تحلیل و تحقیق خود مانع شوند کارهنرمندانه ای انجام داده اند. ویژگی دیگری که برای مطالعه و پژوهش علمی بیان شده، قابلیت آزمون قابل قبول آن است. بر اساس این ویژگی یک مطالعه زمانی می تواند علمی به حساب آید که بتوان با ابزارهای علمی و منطقی آنرا به خوبی ارزیابی کرد. اگر نتوان یک مجموعه گزاره ها و یافته های تدوین شده را با یک منطق و روش قابل قبول سنجش کرد نمی توان آنرا پژوهش و مطالعه علمی دانست. خصوصیت دیگر مطالعه علمی داشتن پایه نظری است. بر این اساس مطالعه و پژوهش علمی ریشه تئوریک دارد و به عنوان مثال نمی توان یک تجربه محض (در صورتی که چنین تجربه ای باشد) را یک مطالعه علمی دانست. حتی شواهد تجربی نیز زیر ساخت نظری دارند. جالب توجه است که مطالعات زیادی نشان می دهند که حتی علوم فیزیکی و طبیعی نیز پایه های فلسفی و پساطبیعی دارند (کانت ۲۰۰۴، Pattison 2018). در صورت پذیرش این چارچوب برای پژوهش و مطالعه علمی می توان پیامدهای مناسبی برای آن در نظر گرفت. یک پیامد ساختار یاد شده آن است که یک چارچوب نسبتاً جامع و مانع برای تعریف یک پژوهش علمی فراهم گردیده است. یعنی با کمک آن می توان بیان کرد که مطالعاتی که روش مند و نظام مند، غیرجانبدار، نظریه محور و قابل ارزیابی باشند علمی هستند. در این صورت می توان پژوهش ها و مطالعات موسیقی، شعر، مذهب و مانند آن را به شکل علمی انجام داد. دوم آنکه با کمک ساختار یاد شده می توان دریافت که هر مطالعه ای که چارچوب یاد شده را نداشته باشد، مطالعه علمی نخواهد بود. حتی اگر یک موضوع کاملاً تجربی یا کاملاً ریاضی باشد. سوم آنکه در صورت پذیرش بسته علمی پیش گفته، بحث اختلاف نظر در مورد گزاره های دستوری و اثباتی و نگاههای تبعیضی به آنها نیز بطور کلی حل و فصل می شود. زیرا بر مبنای ساختار یاد شده از مطالعه علمی برخی از موضوع های هنجاری هم می توانند در چارچوب مطالعه علمی قرار گیرند. یک اختلاف نظر مشهور و ریشه دار در مورد پیوند و جایگاه گزاره های اثباتی و دستوری و ارتباط آنها با علم و علمی همواره وجود داشته است. به این صورت که گروههایی مانند فریدمن (۱۹۵۳) و پیروانش گزاره های علمی را تنها به گزاره های اثباتی منحصر می دانند و گزاره های دستوری را از چارچوب علم خارج می کنند. اما بر مبنای چارچوب پژوهش علمی مورد نظر این مقاله در صورتی که مطالعه امور دستوری به صورتی روشمند و نظام مند انجام گردد و جانب داری غیر طبیعی وارد آن نشود و بتوان از ابزارهای علمی برای آزمون و راست آزمایی آن استفاده نمود، می توان امور هنجاری را نیز در جایگاه مطالعات علمی قرار داد. در این صورت اختلاف نظر سنتی بین امور اثباتی و امور هنجاری نیز تا حدود زیادی حل و فصل خواهد شد. در نهایت در صورت حل و فصل چالش علمی بودن و یا علمی نبودن گزاره ها در علوم انسانی دغدغه مربوط به یکی از محورهای بحث انگیز به سامان مورد نظر رسیده است. در این صورت فضای لازم برای استفاده عمیق تر از زوایای ناپیدای علوم انسانی باز می شود و توجه به نقش های اثر بخش آنها و پوشش خلاء های ناکارآمدی غیر طبیعی مربوط به آنها بیشتر می شود.

۳- برخی ظرفیت ها و ابعاد برجسته و متفاوت

با توجه به حضور و نقش علوم انسانی در زندگی فردی و اجتماعی مناسب است برخی کارآمدی ها و قابلیت های ویژه آن مورد تاکید بیشتری قرار گیرد. علوم انسانی و اجتماعی بر خلاف علوم فنی صرف، ریاضی صرف و علوم طبیعی محض، با انسان پیوند جدا ناشدنی برقرار کرده اند. این رشته ها و دانش های مربوط به آنها در چارچوب های علمی و آموزشی به بسترهای اندیشه فرد و جمع ارتباط دارند. آنها به شکل کارکردی و عملیاتی نیز در تار و پود زندگی قرار دارند. می توان از جامعه شناسی، نظم اجتماعی یاد گرفت، اقتصاد سالم زمینه حل و فصل دغدغه های حداقل رفاه مادی و معنوی را فراهم می کند. فرهنگ و ادبیات پویا، روش منطقی گفتمان را آموزش می دهد، سیاست مدبرانه پشتوانه رضایت مندی اکثریت را فراهم می سازد، رشته تاریخ کارآمد انواع تجربه پیروزی ها و شکست ها را درس می دهد، اندیشه کارساز دینی بر سلامت اخلاقی و حفظ حقوق انسانی تاکید دارد، فلسفه پویا تحلیل عقلی را تقویت می کند، دستگاه حقوقی پیشرو نظم و آرامش حاکم می سازد، هنر، معماری، روان شناسی و مانند آن نشاط آورنده از افسردگی و ناکارایی می کاهند و ... علوم فنی هر یک پیوند محدود و مهندسی خاص خود را در فضاها و کاربردهای خاص دارند، اما علوم انسانی از یک سو در زندگی فکری شریک هستند و از سوی دیگر در میدان عمل. هم اقتصاد در زندگی مردم نماد سراسری دارد و هم ادبیات و شعر و هنر و معماری و امورتربیتی. چون همانطور که اشاره شد این مقاله با پیروی از اندیشمندان و صاحب نظرانی مانند ویلهلم، دیلثی علوم انسانی را شامل علوم اجتماعی نیز می داند (Janik 2010). اصولاً یک دلیل اهمیت علوم انسانی همان ارتباط عملی با زندگی انسان می باشد. گویی اینها یک سری دانش های عملی و کارکردی هستند. به عنوان مثال مردم در زندگی عادی خیلی با حرکت الکترونها در فیزیک پیوند ندارند. اما با تورم و رکود و بیکاری و سایر امور مرتبط با رشته اقتصاد سرو کار جدی دارند. آنها در مواردی که به افسردگی فکر می کنند یا درگیر می شوند در دنیای روان شناسی قرار می گیرند، وقتی انسانها بر بحث عدالت از یک سو و تاثیر مواد مخدر روی جوانان از سوی دیگر متمرکز می شوند با جامعه شناسی سرو کار دارند. ممکن است همگی کم و بیش با امور ورزشی، هنری، اخلاقی، تربیتی، تاریخی و دینی سرو کار داشته باشند ولی همگی حتا همه اهالی آزمایشگاه شیمی با اسید کلریدریک سرو کار ندارند. اما همگی تاثیر بهبود نهادی در جامعه را روی بهره وری، رشد اقتصادی و رفاه را به خوبی احساس می کنند (North 1990, Christen Sen 2017). خلاصه یک ویژگی معنادار علوم انسانی همراهی با زندگی و مرتبط با عمل بودن آنها است. پدیده مشهور یادگیری در حین کار (از اقتصاد دان برجسته ارو و دیگران) در این رابطه بسیار معنادار است. یعنی علوم انسانی نمونه عالی یادگیری در حین عمل هستند. اما فیزیک محض و یا ریاضی محض تنها جنبه علمی و نظری دارند و بحث همراهی با عمل آنها در یک فرایند نهادی، انسانی، و اجتماعی در مورد آنها مطرح نمی باشد. به عبارت دیگر نباید تصور کرد که علوم انسانی را می توان تنها در کتاب و در تئوری دریافت بلکه باید در نهادسازی، مقررات گذاری و سیاست گذاری بکار گرفت. زیرا این علوم پیوند عملی فراگیری دارند و لازمه درک همه جانبه آنها نیز همین پیوند عملی و تاثیر گذاری واقعی آنها است. یعنی اگر شخصی علوم انسانی را به معنای واقعی درک کند، یافته های آن در ذهن او به نوعی باور تبدیل می شود که در نتیجه رفتار شخص یاد شده جهت داده می شود. دانش انسانی چنین نقش و اثر بخشی دارد. یک اقتصاد دان که به شکل استاندارد اقتصاد را درک کرده است، با اقتصاد زندگی می کند به روند متغیرهای کلیدی اقتصاد توجه دارد، دشواری های اقتصادی را درک کرده در فکر راه حل آن می باشد. به همین صورت است وصف حال جامعه شناسی و جامعه شناسان، روان شناسی و روان شناسان، مورخان، موسیقی دانان و ... در نتیجه اگر علوم انسانی به درستی آموزش

داده شود، انسانهای صاحب نظری تربیت می شوند. آنها در این صورت تنها یافته نظری ندارند بلکه بیانگر رفتار و عمل فراگیر به مفاد علوم یاد شده هستند. جالب است که یافته های علوم انسانی است که می تواند حتما علوم فیزیکی را نیز متحول سازد. زیرا یافته های علوم انسانی است که پرسش پژوهشی مطرح می کند و طرح پرسش کلیدی خود قدم اول در پژوهش عمیق است. اینکه مطالعه علوم انسانی به شکل عمیق با پیوندهای وسیع بین رشته ای همراه است خود می تواند گویای این موضوع باشد که علوم انسانی با انواع عمل های مربوط به رشته های گوناگون سرو کار دارند. در هر صورت محور عمل و باور داشتن، یادگیری همراه با عمل، بین رشته ای بودن، اخلاق مداری، ظرفیت نقادی و تاریخ محوری از چارچوب های اساسی و از ظرفیت های بالای علوم انسانی هستند. اشاره به یک ظرفیت چالشی در علوم انسانی در اینجا ضروری به نظر می رسد. آن این است که علوم انسانی و اجتماعی با وجود ظرفیت های بسیار عظیم بیان شده با یک ظرفیت چالشی هم روبرو هستند. آن احتمال عوام زدگی در برخورد با این علوم می باشد. به دلیل همان ظرفیت انسانی و اجتماعی عام این علوم و در صورت کم توجهی به ابعاد تخصصی آنها ممکن است بسیاری از صاحب نظران نیز در این عرصه اظهار نظر کنند. این می تواند آثار غلط انداز وسیعی همراه داشته باشد. علوم طبیعی و علوم محض و صوری به دلیل ساختار فنی زمینه حضور غیر متخصص ندارند. به عنوان مثال غیر متخصصان ریاضی در مورد انتگرال و غیر متخصصان فیزیک در مورد الکترون بحث و نظری ندارند. اما غیر متخصصان اقتصاد، جامعه شناسی، روان شناسی و علوم سیاسی و ... در مورد تورم، سوبسید، بیکاری، فقر، مواد مخدر، دموکراسی و مانند آن بسیار راحت اظهار نظر می کنند. ضمن آنکه خصلت مردم گرایانه این علوم می تواند بستر آگاهی بخشی داشته باشد، اما می تواند به عوام فریبی و تخریب بنیان های تخصصی این علوم نیز منجر شود. از این مناسب است که از یک سو دست اندرکاران پژوهشی و علمی از بخش های خصوصی و دولتی تلاش کنند سطح فرهنگ عمومی از علوم انسانی را بالا ببرند. همچنین مرز تخصص گرایی و عوام گرایی در علوم مربوطه را روشن سازند. از این رو این صاحب نظران و متخصصان علوم انسانی هستند که می توانند هم دقیق تر از یافته های این علوم اکتشاف نمایند و هم بر رسالت تخصصی و امانت محتوایی آن پای بند باشند. نباید داوری های ارزشی شخصی غیر صاحب نظران محور درک، برنامه ریزی و تصمیم گیری در علوم انسانی شود.

برخی کارسازی های پیوند تاریخی: محور دیگری که هم می تواند برای درک عمیق و فراگیر علوم انسانی اهمیت ویژه ای داشته باشد و هم پیوند طبیعی با این علوم دارد توجه به ابعاد تاریخی و مطالعات مربوط به علوم انسانی است. البته منظور از توجه به تاریخ در مطالعه علوم انسانی منحصر کردن روش مطالعه به روش تاریخی نیست. با وجودی که روش تاریخی یافته های خوبی دارد ولی می تواند کمک های خوبی هم به عرصه های مطالعات علوم انسانی بنماید، اما روش تاریخی تنها یکی از روش های مطالعه علوم انسانی و آن هم در برخی از ابعاد می باشد. چون به دلیل ماهیت بین رشته ای و فراگیری و ارتباط کلیدی علوم انسانی به یکدیگر، ضروری و طبیعی است که متدولوژی همه روشی، چند روشی و تکثر روشی برای مطالعات علوم انسانی مطرح و تاکید گردد. در عین حال برای آغاز مطالعه و ارزیابی چگونگی شکل گیری علوم انسانی، ترکیبات و ریشه های شکل گیری آنها، کاربرد روش تاریخی کارساز و راهگشا می باشد. کاربرد روش تاریخی کمک می کند که پیوند شواهد واقعی گذشته با شرایط کنونی مورد توجه قرار گیرد. افزودنی است که دست رسی به شواهد تاریخی مربوط به علوم انسانی و پیوند آن با واقعیات جاری خود می تواند یک نقطه قوت و در عین حال یک ظرفیت بالای دیگر علوم انسانی به حساب آید. به عبارت دیگر و با فرض ثبات سایر شرایط هر چند میزان عینی گرایی و جزیی نگری در علوم انسانی بیشتر باشد، مطالعات آن، کارآمد

تر است. این هم استحکام علمی علوم انسانی را تقویت می کند و هم پیوند آن با زندگی واقعی را معنادارتر می سازد. در عین حال همانطور که اشاره شد ضمن آنکه توجه به تاریخ، شواهد تاریخی و عملی و داده های واقعی برای ارزیابی و ارتقاء علوم انسانی بسیار کلیدی است اینها به معنای حاکمیت روشن تاریخی نمی باشد.

برخی پیامدهای نظری و عملی درک همه جانبه علوم انسانی: درک عمیق و همه جانبه از علوم انسانی موجب می شود که نخست از یک سو انسان و رفتار فردی و اجتماعی او بدرستی شناخته شود. از سوی دیگر نوعی صورت بندی انجام شود که رفتارهای یاد شد قابل پیش بینی گردد. دوم آنکه راه حل هایی برای مسائل و مشکلات مربوط به رفتارها و پیش بینی های یاد شده بدست آید. توجه به این رسالت چندگانه برای تئوری های علوم انسانی بطور مستقل گویای اهمیت ویژه این علوم می باشد. به عبارت دیگر درک درست و همه جانبه این علوم می تواند هم توضیح معناداری از روندها، اندیشه ها و رفتارهای انسانی، اجتماعی و متغیرهای مرتبط با آنها ارائه دهد و هم در مواردی به پیش بینی آنها اقدام کند. در عین حال به حل مساله پرداخته و توصیه های سیاستی ارائه دهد. همانگونه که صاحب نظر معروف علوم انسانی میشل فوکو (۱۹۹۴) تاکید می کند درک علوم انسانی و عمل طبق یافته و نظریه های آن در واقع با نوعی درک معنادار از زندگی و نوعی تکامل همه جانبه انسانی سازگار می باشد. سوم عمیق شدن در علوم انسانی و توجه عملی به مفاد، نظریه ها و یافته های کلیدی آن می تواند مسئولیت پذیری فرد و جامعه را نسبت به انجام درست وظایف انسانی اش بالا می برد و کامل تر می کند. چهارم می تواند ذهن انسان را چنان مجهز نماید که ایده های خلاق تولید کند. چون در صورت درک عمیق و عمل سازگار به مفاد علوم انسانی، ماهیت و قابلیت انسان و جامعه انسانی دقیق تر شناخته می شود و پنجره های جدیدی در ذهن باز می شوند. گسترش این ظرفیت حافظه و قدرت درک و تجزیه و تحلیل مطالب جدید به انسان می دهد. پنجم نهادینه شدن امور یاد شده در فکر و عمل می تواند قدرت تعامل، قدرت و قابلیت مشارکت و همکاری و گروه گرایی بیشتری به انسانها بدهد. مشارکت دسته جمعی و توانایی انجام کار در گروه و تمرین و احترام به یافته های عقل جمعی و داشتن هنر در توزیع بهینه یافته های فعالیت مشترک خود نوعی قدرت خلاق و بسیار ارزنده است. این ها را می توان از طریق ماهر شدن در علوم انسانی و توجه عملی به مفاد آنها بدست آورد. ششم آشنایی با فرهنگ و ادبیات و تاریخ و تمدن و اقتصاد و سیاست عملی کشورهای مختلف، یافته دیگر مطالعه عمیق و توجه عملی به مفاد علوم انسانی است. چون در مطالعه همه جانبه علوم انسانی و عمل سازگار با مفاد آنها نوعی ورود و خروج، تولید و باز تولید قواعد بازی و نهادینه شدن نهادهای خوب بین رشته های مختلف به همراه درک منافع مرتبط با آنها مطرح است. به همین خاطر است که عمیق شدن نسبت به علوم انسانی و اجرای یافته های آن درواقع پیام آرامش، همزیستی مسالمت آمیز، همگرایی در اندیشه، تحریک ایده پردازی برای حل سئوالات جدید، جایگزین کردن اصالت پژوهش و محتوای پژوهش با شکل، صورت و ظاهر آن و بازگشت به ارزش های انسانی و جامعه انسانی را سر می دهد. در همین راستا است که یادگیری دقیق و اجرای واقعی یافته های اقتصاد، جامعه شناسی، حقوق و سیاست می تواند کارآمدی مدیریتی و اقتصادی جامعه را بالا برد، توجه به حقوق انسانی و حقوق بشر را افزایش دهد، پاسداری بیشتری از آزادی بنماید و بسترهای عدالت خواهی و عدالت ورزی اجتماعی را بهبود بخشد. جالب توجه است که عمیق تر شدن، توجه به عدالت، آزادی و سایر یافته های ارزشمند انسانی و اخلاقی، جنبه بین رشته ای دارد و ابعاد گوناگونی از رشته های مختلف را پوشش می دهد. هفتم مکمل بودن مطالعات علوم انسانی برای اثربخشی بیشتر علوم طبیعی، علوم پایه و مانند آن از یک سو و قابلیت نقدآموزی علوم انسانی است. آشکار است که امروز علم و تکنولوژی نقش غیر قابل بحثی

در زندگی قرن ۲۱ امی دارند. اما این علوم نتوانسته اند همه مسایل بشری را حل و فصل کنند. به عنوان مثال افراطی گرایی نژادی، قومیتی فرقه ای، تعصب های ناآگاهانه در همه عرصه ها و موارد مشابه آثار منفی خاص خود را داشته و دارد. همچنین بی عدالتی های انسانی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مانند آن حل نشده است. آشکار است که علوم طبیعی، مهندسی، علوم ریاضی و مانند آن راه حلی برای این رفع این مشکلات ندارند. شاید بهتر بتوان بیان کرد که رسالت این علوم این نبوده و ساختار آنها برای حل دشواری های یاد شده تدوین نشده است. از این رو پاسخ به سئوالات و مشکلات انسانی و اجتماعی مربوط به عرصه های علوم انسانی است. در کنار این ویژگی بخصوص علوم انسانی و تا حدودی مرتبط با این قابلیت نقد و قدرت نقاد پروری علوم انسانی است که آنهم کار علوم طبیعی، ریاضی و مهندسی نیست. بطور کلی و در عرصه های مطالعاتی و آموزشی علوم طبیعی، مهندسی و ریاضی مسئله ها و سوالهایی مطرح است که پاسخ های تقریباً روشنی برای آنان وجود دارد. اما پاسخ به سئوالات علوم انسانی با بحث و نقد و شک و تردید فراوان همراه است. البته و شاید به همین دلیل است که علوم انسانی قدرت به چالش کشیدن اندیشه و عمل رهبران سیاسی، مدعیان علمی و نقد ادعاهای غیر قابل قبول مذهبی مانند آن را دارند. مطالعات عمیق علوم انسانی با آوردن ابزار نقد و حاکم ساختن منطق علمی در واقع می تواند به اصلاح اندیشه و عمل در همه عرصه ها منجر شود که بسیار حیاتی است. این یافته مهم علمی با این روایت سازگاری معناداری دارد که: برای کشف حقیقت و اصلاح گفتمان و منطق اندیشه های یکدیگر را نقد کنید. یافته کمکی دیگر علوم انسانی در همین ارتباط بالا بردن قدرت تجزیه و تحلیل اهالی علم و دانش است که رهاوردی بسیار کار ساز و تخصصی ضروری و کارآمد است. زیرا در این صورت دانشمندان و پژوهشگران هم ارتباط اثربخش تری با جامعه برقرار می سازند و هم توان بالاتری برای حل و فصل دشواری های پیچیده تر در عرصه های مختلف را بدست می آورند.

ساختار اخلاقی و عقلانی و برجستگی علم اقتصاد در عمیق تر شدن علوم انسانی: چارچوب و ماهیت اخلاقی و انسانی یکی از کلیدی ترین محورها در علوم انسانی بطور کلی و در اقتصاد بطور خاص است. جالب تر آنکه قبل از جدایی کامل علوم طبیعی و ریاضی از علوم و یا یافته های اقتصادی، جامعه شناسی، علوم سیاسی و مانند آن به علوم و یا یافته های انسانی یاد شده دانش و یا علم اخلاقی گفته می شد. البته علوم و یافته های اخلاقی در واقع به نحوی در مقابل علوم فیزیکی و کاملاً فنی مطرح بود. همچنین اخلاقی بودن در آن زمان همراه با نوعی رفتار عقلانی در نظر می بود. گویی صاحب نظران و پژوهشگران اوایل قرن ۱۹ می خواستند علوم فنی و ریاضی را به شکل طبیعی، ماشینی و مهندسی در نظر بگیرند و امور انسانی را اخلاقی و عقلانی. در عین حال هدف کنت در جدایی علوم آن بود که علوم را بر اساس ضابطه نزدیکی به ریاضی یا فیزیک دسته بندی کند. بنابراین اگر یک دانش انسانی می توانست نزدیکی خود را به فیزیک و یا ریاضی نشان دهد علم بود و در غیر این صورت غیر علم. اگوست کنت در قرن ۱۹ نوعی علم اجتماعی کلی را تعریف کرد که تعدادی از علوم انسانی امروز (بطور خاص اقتصاد و جامعه شناسی) را در بر می گرفت. علوم اخلاقی و عقلانی قدرت استدلال و تحلیل داشتند و می توانستند موضوعات و اصول کلی را استخراج کرده بر اساس آن اصول کلی برای مسائل مورد نظر و پرسش ها و مجهولات مربوطه راه حل و پاسخ بیابند. زیرا علوم انسانی بر محور انسان در حرکت بوده و هستند و انسان موجودی هدف مند و با شعور و دارای ظرفیت رفتار عقلانی به حساب می آید. آشکار است که این ویژگی با موضوعات علوم طبیعی تفاوت اساسی دارد. اگر هم فرض شود که یافته های علوم طبیعی جنبه قطعی گرایانه و دترمینیستی دارد اما علوم انسانی لزوماً چنین نخواهد بود، علوم انسانی و در راس همه اقتصاد از عنصر عقلانیت بهره

می برد که گوهری منحصر به فرد است. اما از سوی دیگر و از زوایای مختلف می توان انسان را موجودی عقلانیت محور و یا موجودی فیزیکی در نظر گرفت. نگاه فیزیک گرایانه به انسان می تواند تا حدودی ابعاد رفتاری زیست شناختی و یا برخی ابعاد روان شناختی را پوشش دهد ولی نه همه آن را. به عبارت دیگر نگاهی که زیست شناسان به انسان دارند و یا رویکردی که روان شناسان و اقتصاد دانان رفتاری به انسان دارند متفاوت است با نگاه فیلسوفان، سیاست مداران، جامعه شناسان و اقتصاد دانان میانه رو. این خود در عین حال تایید محکم تری از ظرفیت های وسیع و ابعاد گوناگون محورهای علوم انسانی و بطور خاص اقتصاد است. در هر صورت وجود قوه استدلال، قوه انتخاب و قوه تشخیص بین گزینه های مختلف و مانند آن (که مرتبط با عقلانیت است)، ویژگی هایی منحصر بفردی به علوم انسانی و بخصوص به اقتصاد می دهد. به عبارت دیگر آگاهی بر علوم انسانی خود قابلیت نگاه تحلیلی و فلسفی به موضوع را در پژوهشگر تقویت می کند که در این صورت هم به درون رشته مورد مطالعه خود توجه دارد و هم به پیوند رشته خود و دیگر رشته های مرتبط با آن. تفاوت رشته های انسانی و طبیعی به گونه ای در تفاوت پژوهشگران آنها نیز انعکاس می یابد. یک صاحب نظر علوم انسانی با نوعی ذهنیت و جهان بینی خاص به موضوع مورد بررسی نگاه می کند تا یک پژوهشگر موضوع های شیمی، بیولوژی و یا فیزیک. از این رو است که نگاه انسانی و همه بعدی به موضوع پژوهش و یا رشته، به پایه ها و عمق رشته ها پیوند داشته و به آنها می پردازد. به ماهیت و وجود یا عدم وجود یک موضوع می پردازد و به پیوند علوم و دانش های مختلف فکر می کند. این است که درک منطق علوم انسانی و شناسایی متدلوژی آنها اهمیت اساسی دارد. بدون توجه به زبان متدلوژی و مبانی منطقی علوم انسانی نمی توان به عمق آنها پی برد (Morton 2017) و کارناپ ۱۳۷۳، لیتل ۱۳۷۳، همپل ۱۳۶۹). درک عمیق و کاربرد معنادار علوم انسانی در واقع هم به شناخت دقیق تر ظرفیت انسان کمک می کند و هم به شناخت فرایند های جامعه انسانی. پیوند علوم شناختی با یافته های علوم انسانی و بخصوص با اقتصاد و روان شناسی نیز از موضوعات بسیار کارساز و مهم، بویژه در ادامه قرن ۲۱ در میان مطالعات مختلف و تجربه های گوناگون است. در چارچوب امور شناختی و علوم شناختی موضوعاتی چون دریافت، توجه، چالش حافظه انسانی، استدلال و موارد مشابه آن مطرح هستند. در واقع کارکردهای ذهن و عقل انسانی برای ایجاد دانش جدید و فراهم ساختن حل مساله های جدید بسیار اثر گذار هستند. در این چارچوب موضوع برداشت از طریق محرک های خارجی و یا متغیرهای داخل ذهن فراهم می شود. وجود ظرفیتی بنام توجه انسانی از نیرو های دیگری است که به انسان این زمینه و توان را می دهد تا جهان را بخوبی بشناسد و سازمان دهی کند. حافظه زمینه کد گذاری، نگهداری و اصلاح اطلاعات را فراهم می نماید. اندیشه محصول فرایندهای چندگانه شناختی فوق است که خود نیز یک محصول شناختی است. زبان ابزاری قدرتمند برای بیان آن اندیشه ها است که خود نیز فرایندی شناختی است. محصول همه اینها یادگیری است که خود فرایندی شناختی است. در هر صورت این امور نشان می دهد که علوم انسانی بخصوص اقتصاد یک متدلوژی قدرتمند دارد که بدون آن نمی توان به هدف شناخت و کارآمدی مورد نظر رسید. در ادامه و در این قسمت پایانی محورهایی از علم اقتصاد به عنوان نوعی مطالعه موردی برای سایر علوم انسانی مورد ارزیابی قرار می گیرد. مطلب آغازین در این رابطه تاکید بر متدلوژی اقتصاد به عنوان مطالعه موردی متدلوژی در کل علوم انسانی است. در متدلوژی یاد شده با وجود استخراج اصول کلی نباید انتظار داشت که اصول جهانشمولی برای مطالعه علوم مربوطه (مشابه علوم طبیعی) فراهم گردد. در متدلوژی کلی یاد شده امکان تعریف فرضیه های قابل آزمون در مواردی از مطالعات علوم انسانی بطور کلی و اقتصاد بطور خاص فراهم می گردد. پیوند اقتصاد با ریاضیات و کاربرد الگوهای آماری، اقتصاد سنجی، مدل های ریاضی و تجربی نشانه ابعاد

تکمیلی این علم از میان دیگر علوم انسانی و اجتماعی می باشد. دوم قدرت تحلیلی بالای علوم انسانی و بویژه اقتصاد می باشد. اقتصاد نسبت به سایر علوم انسانی قدرت تحلیلی فوق العاده ای دارد. به دلیل تمرکز بر محور عقلانیت، کارآمدی، تعادل و قواعد و اصولی چون تجزیه و تحلیل هزینه - فایده، هزینه فرصت، تبادل الزامی (بده بستان الزامی)^۱ این علم ابعاد گسترده تری نسبت به دیگر علوم انسانی و اجتماعی را پوشش میدهد. سوم ظرفیت همه بعدی فنی، اخلاقی و اجتماعی اقتصاد است. اینکه آمارتیا سن (۱۹۹۹) اقتصاد دان معروف و برنده جایزه نوبل، اقتصاد را هم علمی اخلاقی می داند و هم علمی مهندسی بسیار معنادار می باشد. اقتصاد همچنین علم تولید قواعد بازی است. به خاطر همین ابعاد فراگیر و قدرت تحلیلی وسیع است که در مواردی اقتصاد به عنوان یک منطق و زبان برای ارزیابی دیگر علوم انسانی و اجتماعی نیز بکار می رود. تحلیل اقتصادی حقوق، تحلیل اقتصادی سیاست، تحلیل اقتصادی سلامت، تحلیل اقتصادی هنر و مانند آن از این نمونه هستند. به عبارت دیگر قدرت بین رشته ای اقتصاد نسبت به سایر علوم انسانی و اجتماعی بسیار بیشتر است. چهارم فراگیری ارتباط اقتصاد با ابعاد اصلی زندگی است. با وجود پیوند سراسری علوم انسانی با زندگی مردم، جایگاه اقتصاد در این رابطه فراگیرتر از سایر علوم انسانی و اجتماعی است. هر جا بحث هزینه، درآمد، شغل، رفاه، قیمت ها، مالیات و مانند آن است بحث اقتصاد جدی است. پنجم ظرفیت چند رویکردی اقتصاد قدرت نسبی بالای حل مساله آن و توان پیش بینی نظریه های آن ویژگی برجسته دیگر علم اقتصاد است. شاید یک دلیل اختصاص جایزه نوبل به رشته اقتصاد از میان تمامی علوم اجتماعی همین ابعاد ویژه آن می باشد. از علوم انسانی نیز تنها ادبیات در کنار اقتصاد جایزه نوبل می گیرد. در عین حال با توجه به پیوند بسیار بالای اقتصاد با سایر علوم انسانی و اجتماعی برای حل مساله های مشخص اقتصاد، این علم نیازمند همراهی با دیگر علوم می باشد. این امر نیز که قدرت مندترین رشته علوم انسانی برای حل مساله نیازمند دیگر علوم انسانی است بطور مستقل عظمت علوم انسانی به طور کلی را بازخوانی و باز تاکید می کند. جالب توجه است که هم هیکس از اساتید بسیار برجسته اقتصاد تاکید دارد و هم هایک و دیگران بر نقش کلیدی همراهی دیگر رشته ها با اقتصاد جهت حل یک مساله اقتصادی پافشاری می کنند. هایک به نکته مورد اشاره هیکس با تاکید بیشتری پرداخته است. او اشاره می کند که برای حل یک مساله اقتصادی و اجتماعی تنها نمی توان به نظریه های اقتصاد بسنده کرد، بلکه نیاز به کاربرد یافته های حقوق، علوم سیاسی، جامعه شناسی، روان شناسی، تاریخ، فلسفه و مانند آن می باشد. به خصوص در ادامه قرن ۲۱ و با وجود تحولات عظیم و بروز پیچیدگی های فراوان، حل و فصل دشواری های مختلف تنها با استفاده از نظریه ها و دیگر ابزارهای یک رشته خاص ممکن نمی باشد. سرعت تحولات و پیشرفت های جدید با دشواری های جدید اقتصادی همراهی دارد. از این رو بسته های بسیار متفاوتی از علوم مورد نیاز است تا به حل سوالات جدید بپردازند. این شناسایی و حل و فصل روندها و فرایندهای یاد شده با روش های حل مساله در شرایط سنتی و حتی با یافته های قرن ۲۰ نیز متفاوت است (Larrey 2018). به گفته صاحب نظران مطالعات قرن ۲۱ امی تنها چیزی که در قرن ۲۱ ثابت است خود تغییر است. از این رو می توان کارآمدی رشته اقتصاد را نیز به همان عرصه های محوری در علوم انسانی مرتبط ساخت. چارچوب بین رشته ای، خاستگاه اخلاقی، قابلیت نقادی، جایگاه اثر بخشی، قابلیت های کاربردی و فنی ظرفیت عقلانی، ظرفیت حل مساله و متدلوژی بخصوص، نمونه های مورد تاکید در علوم انسانی بطور کلی هستند. اینها در عین حال در علم اقتصاد با قوت و ظرفیت بیشتری مطرح می باشند.

¹ -Trade off

ماهیت بین رشته ای و چند رشته ای علوم انسانی بطور کلی و اقتصاد بطور خاص خود ظرفیت جالب توجهی است که می توان با کمک آن و با بکارگیری ظرفیت تعامل اقتصاد با دیگر رشته های علوم انسانی و اجتماعی به بازتولید هم افزایی های جدیدی دست یافت.

۴- نتایج قابل ملاحظه

در این قسمت پایانی فهرست وار مهمترین یافته ها و نکات برجسته علوم انسانی بازایی می گردد.

۱- علوم انسانی و اجتماعی بطور کلی مجموعه رشته ها و یافته های اساسی و نظام مندی هستند که برای درک، توضیح، پیش بینی، حل مساله و توصیه سیاستی در حل و فصل مسائل گوناگون علمی و عملی زندگی بکار برده می شوند. اینها با استفاده از روش های علمی به تولید نظریه های علمی اقدام می کنند. نظریه های تولید شده برای شناخت، پیش بینی، حل مساله و توصیه سیاستی در عرصه های گوناگون بکار گرفته می شوند. با وجودی که در مفهوم علم اختلاف نظر زیاد است و رسیدن به یک اجماع سراسری در این رابطه دشوار است اما بطور کلی هم علوم انسانی و هم علوم طبیعی و حتا علوم محض و صوری را می توان تحت یک عنوان کلی علم قرار داد. در اینکه هر سه دسته دارای روش و متدولوژی خاص خود بوده و نظام مند می باشند و دارای هدف کشف حقیقت و حل مشکل، مشترک هستند. اما ریشه های این دسته بندی علوم، موضوعات مورد بررسی آنها و محدودیت های مطالعه و پیشرفت در آنها یکسان نمی باشد. در عین حال اهمیت بحث بیشتر در تفاوت علوم انسانی از یک سو و علوم طبیعی از سوی دیگر است. از نظر تعریف قراردادی اشاره می شود که علوم طبیعی در مورد موضوعات طبیعی بحث می کنند. همچنین روش بخصوصی در علوم طبیعی اعمال می گردد و آن بررسی فیزیکی، ظاهری و واقعی موضوع مورد نظر است. اما علوم انسانی و اجتماعی با وجودی که بطور کلی به بررسی علمی می پردازند ولی امکان ارزیابی ظاهری و فیزیکی مانند علوم طبیعی را ندارند. بررسی تاثیر یک کود کشاورزی در حاصلخیزی زمین (در علوم طبیعی) با ارزیابی رفتار حاکمان یک کشور در تخصیص بودجه عمومی (در علوم انسانی و اقتصاد) بسیار متفاوت است. روش علوم طبیعی در آزمایشگاه و روی مواد طبیعی اجرا می گردد ولی روش علمی در علوم انسانی روی انسان و جامعه اجرا می شود. علوم طبیعی ابتدا بر اساس استقراء به پیش می رفت و زمانی که آزمایش های گوناگون، موضوعی را به اثبات می رساندند نشانه درستی آن به حساب می آمد. اما بعدا روش استقرا به تنهایی به عنوان روش کشف حقایق رد شد. روش های علمی پس از آن تکامل پیدا کرد با وجود پیشرفت های جدید، هنوز هم در دنیای علوم طبیعی دشواری ها و محدودیت های آشکاری در موضوع روش م مانند آن مطرح است.

۲- با وجود آسان بودن تعریف علوم طبیعی و سادگی نسبی روش مطالعه و امکان شناسایی بیشتر حقایق در امور طبیعی، در مقابل پیچیدگی های بسیار بیشتری در ارتباط با موضوع، روش، محدودیت و ساختار حقیقت یابی در علوم انسانی وجود دارد. در ضمن ریشه شکل گیری رسمی علوم طبیعی به دوره رنسانس و پس از آن (بوژه قرن ۱۷ به بعد) برمیگردد^۱، این در حالی است که شکل گیری رسمی علوم انسانی و علوم اجتماعی بیشتر محصول قرن ۱۹ می باشد. به عبارت دیگر علوم انسانی سابقه رسمی کمتری نسبت به علوم طبیعی دارند. در شکل گیری علوم طبیعی، گالیله (۱۶۴۲-۱۵۶۴)، نیوتن (۱۷۲۷-۱۶۴۳) و مانند آن نقش اساسی داشته اند. این در حالی است که در شکل گیری آغازین علوم انسانی و اجتماعی اگوست کنت (۱۸۵۷-۱۷۹۸)، دورکهایم (۱۹۱۷-۱۸۵۸) و پیروان آنها پیشتاز بوده اند. البته اسامی یاد شده به عنوان مثال بیان شدند زیرا در شکل گیری و تکامل هر دو مجموعه رشته های مورد نظر، گروه های بیشتری از صاحب نظران

^۱ - دوره رنسانس بیشتر از قرن ۱۴ تا قرن ۱۷ میلادی را شامل می شود. شکل گیری رسمی علوم طبیعی را می توان به سالهای پایانی قرن ۱۷ مربوط دانست.

مشارکت داشته اند. به عنوان مثال در علوم طبیعی کوپرنیک و در علوم انسانی و اجتماعی مارکس، ابن خلدون و مانند آنها نقش داشته اند. یک تفاوت کلیدی تر در علوم طبیعی و انسانی مربوط به بحث روش است. با وجودی که در مورد روش مشاهده ، شباهت هایی بین علوم طبیعی و انسانی وجود دارد اما در روش آزمایش چنین نیست. زیرا روش آزمایش از کلیدی ترین روش های علوم طبیعی است. به دلیل عدم امکان کنترل کامل در موضوع های علوم انسانی و اجتماعی امکان استفاده از روش آزمایش در علوم انسانی بسیار دشوار و در مواردی ناشدنی است. اگر در رشته اقتصاد و تا حدودی روان شناسی در مواردی خاص از روش آزمایش استفاده می شود، اما آنها به آن دقت که در علوم طبیعی است هیچگاه انجام نمی شود. همچنین با وجود بحث انگیزی بسیار پایین در مورد پایه های فلسفی علوم طبیعی، مبانی فلسفی علوم انسانی و اجتماعی بسیار چالشی و بحث انگیز است. با وجود کاربرد سراسر روش اثباتی و چارچوب های محاسباتی در علوم طبیعی، کاربرد روش اثباتی در برخی زیر مجموعه های علوم انسانی با پرسش های فراوانی همراه است. محدودیت مطالعات علوم انسانی نیز بسیار فراتر از آن محدودیت ها در علوم طبیعی است. ملاحظات اخلاقی، انسانی، شناسایی دقیق مرز ارتباط روش های علوم انسانی با یکدیگر و موارد مشابه از نمونه محدودیت ها در مطالعات علوم انسانی است. با وجودی که هر دو دسته علوم از روش ها و ابزارهای کامپیوتری کمک می گیرند ارزیابی علوم انسانی و اجتماعی بیشتر تحلیل بردار، تفسیر بردار و کیفی محور هستند تا اینکه (همانند علوم طبیعی) به شکل دقیق قابل سنجش و اندازه گیری باشند. از این رو روش های علوم انسانی از تشریحی تا تحلیلی محض در نوسان است. ابعاد کیفی وسیعی در مطالعات علوم انسانی مطرح می باشد. با توجه به این ساختارهای متفاوت، صاحب نظران علوم انسانی باید از یک طرف جایگاه خود و علوم مورد مطالعه خود را به خوبی درک نمایند. آنها همچنین بایستی تلاش کنند مناسب ترین روش ها را برای مطالعه مورد نظر خود سامان دهی کنند. مناسب است صاحب نظران علوم انسانی نظریه ها و داده های قبلی را مورد توجه و استفاده قرار دهند. اگر در علوم طبیعی قرار است قوانین کاملاً آشکاری تولید شوند در علوم انسانی تنها می توان معیارهایی کلی و نظام مند استخراج کرد. قوانین اقتصادی و قوانین دیگر علوم انسانی و اجتماعی با وجود تشابه ظاهری با قوانین علوم طبیعی تفاوت اساسی با آنها دارند. بطور خاص ابعاد نهادی و ظرفیت تولید قاعده بازی در علوم انسانی از این نمونه است (Hayek 1979, Boushey et al 2017, Brayman 2008, Martin 2017 و نورث ۱۳۷۹). اصولاً یک برجستگی اساسی در علوم انسانی همان ساختار، بافت، جهت گیری و نقش آفرینی نهادهای مختلف انسانی، اجتماعی و اقتصادی است. نهادهای خوب در دنیای قرن ۲۱ به عنوان بهترین قواعد بازی برای سامان دهی در زندگی انسانی بوده عامل بهبود بهره وری و رشد اقتصادی هستند. نقش نهادها در پیشرفت و توسعه بسیار فراتر از نقش نهادهای کار، سرمایه، حتی تکنولوژی است. وجود میزان کافی از نهادهای خوب در کشورهای پیشرفته و اندک بودن نهادهای خوب در کشورهای توسعه نیافته علامت دهنده ای بسیار اساسی است. افزودن عناصر تاریخمندیو نقد خیزی علوم انسانی به ابعاد نهادی آن ویژگی های متفاوت تری به این علوم می دهد و ضرورت توجه روشی خاص تری به مطالعه آن علوم را یادآوری می کند..

۳- با توجه به بافت و ساختار علوم انسانی توجه ویژه ای به نقش و کارکرد آنها ضروری است. عمل و عکس العمل فرد و جمع، جواب گویی و در مواردی سیطره روش های کیفی، ارزیابی معناداری یک گفته، نوشته، نظریه و مانند آن وجود گرایش ها و ظرفیت های گوناگون از دیگر ویژگی های علوم انسانی و اجتماعی است. از فلسفه تا روان شناسی از ادبیات تا اقتصاد، از تاریخ تا حقوق، از جامعه شناسی تا علوم شناختی، سیاست و مانند آن در چارچوب علوم انسانی قرار می گیرند. علوم انسانی علوم معنا و عمق و تولید کننده اندیشه و فکر جدید

هستند. وقتی اندیشه صاحب نظران برجسته تغییر می کند، اقتصاد و سیاست و حقوق نیز تغییر می کنند. با وجودی که عناصر بیرونی و طبیعی نیز آثار خاص خود را دارا هستند ولی تغییرات در ذهن، اندیشه، تصمیم گیری، اراده فرد و جمع و تحول در تعامل بین آنها تاثیر از نوع دیگری بر روندها و رفتارها دارد. اندیشه و ذهنیت نیز امور واقعی هستند و علوم انسانی از چنین واقعیت های ذهنی و عقلی برخوردار هستند. ذهنیت ها و برداشت های مرتبط با علوم انسانی می توانند منطقی، عقلانی، راهگشا، غیر ایدئولوژیک و غیر جانبدار باشند. آنها در عین حال می توانند احساساتی، جانبدار و باتعصب و ناآگاهی همراه باشند. این جا است که توجه به ملاحظات متدلوژیک در علوم انسانی بسیار اثر بخش است. درک محتوای ذهنی، عقلی، علمی، احساسی، مشاهداتی، تجربی و مانند آن، ارتباط بسیار فراگیری با یافته های انسانی و تصمیم سازی های زندگی روزمره دارد. از این رو تربیت انسانها از طریق یادگیری امور قائم بالذات علوم انسانی خود رسالت مهم این علوم، صاحب نظران و دانشمندان این علوم می باشد. این است که از طریق مدیریت بهینه آموزش و پژوهش می توان جامعه انسانی را به سوی عمق علمی بیشتر، آگاهی منطقی وسیع تر و گزینش های کارسازتر پیش برد. آشکار است که بی توجهی به آموزش در علوم انسانی می تواند کارگزارانی را به جامعه تحویل دهد که مخرب اقتصاد و فرهنگ و تمدن شوند. وجود ابعاد هنجاری و غیر اثباتی در علوم انسانی هم ظرفیت تربیت عظیمی دارد و هم می تواند بستر انحراف از استانداردها را فراهم آورد.

۴- همانطور که تاکید شد مناسب است که برای بهره دهی بیشتر از علوم انسانی ملاحظات متدلوژیک آنها بطور فراگیر و عمیق مورد توجه قرار گیرد. ملاحظات شناختی آنها ارزیابی شود. پیوندها و مفاهیم های عین و ذهن مرتبط با آنها شناسانده شده، انتظار حاصل از هر یک بطور منطقی سامان دهی شود. عقیده به جدایی عین و ذهن، جدایی کلیشه ای امور اثباتی و دستوری، جدایی سطحی امور واقعی و ارزشی و منحصر دانستن علوم انسانی به امور هنجاری از خطاهای بسیار بزرگ است. این نگاه به علوم انسانی در واقع بیانگر بی توجهی به ساختار، عمق و رسالت این علوم است. از این رو کپی برداری روش های علوم طبیعی برای پژوهش در علوم انسانی مخرب می باشد. از سوی دیگر مطالعات عمیق علوم انسانی می تواند علوم طبیعی پیشرفته تری را همراه داشته باشد (Zastro et al 2018, Haack 2002). خصوصیت بین رشته ای علوم انسانی ظرفیت یادگیری و قدرت حل مساله عمیق تری به آن می دهد. از این رو روش شناسی بین رشته ای بوجود آمد. مطالعات و تجربیات قابل توجهی نیز نشان می دهد که کاربرد روش شناسی بین رشته ای عمق آموزش را بالا می برد و منفعت رسانی واقعی آموزش آن علوم را نیز گسترش می دهد (April 2015, Aboit and Nantz 1994). از این رو لازم است از یک طرف روش آموزش علوم انسانی اصلاح شود. از سوی دیگر پایه های هستی شناختی و معرفت شناختی آنها مورد بازبینی دقیق تر قرار گیرد. به پویایی علوم یاد شده و تاثیر پذیری و تاثیر گذاری آنها نسبت به تحولات عظیم قرن ۲۱ توجه شود. توجه ویژه ای به عناصر قائم بالذات و محتوای آنها صورت گیرد و در عین حال تصمیم گیری در ارتقا علوم انسانی به اهل فن سپرده شود تا تصمیمات از آسیب عوام زدگی در امان باشند.

۵- در یک جمع بندی کلی می توان چند مطلب در مورد علوم انسانی را برجسته کرد. یکم اهمیت ویژه عمومی و بخصوص جایگاه قرن ۲۱ امی آنها است. به راحتی می توان گفت یک دلیل پیشرفت جوامع توسعه یافته در قرن یاد شده توجه عمیق تر به علوم انسانی است. به همان صورت یک عامل پسررفت جوامع کمتر توسعه یافته و یا توسعه نیافته بی توجهی به اهمیت یاد شده می باشد. دوم توجه اساسی به قدرت بین رشته ای علوم انسانی است. این هم با زندگی واقعی سازگارتر است و هم در حل و فصل دشواری های جدید کارسازتر. از این رو معلمان و اساتیدی که بطور مستقیم یا غیر مستقیم از روش های بین رشته ای در آموزش استفاده می کنند موفقیت نسبی بیشتری دارند.

سوم تناسب درک عمیق از علوم انسانی با کاربرد روش های تجزیه و تحلیل سازگار و متدلوژی روشن می باشد. از این رو پیروی غیر منطقی از روش های علوم طبیعی برای علمی جلوه دادن مطالعات انسانی، غیر قابل توجیه و مخرب پژوهش می باشد. چهارم کاربرد روش های تکثری، همه روشی، چند روشی برای درک عمیق و کارآمدی اساسی علوم انسانی بسیار کلیدی است. بنجم توجه به یافته های ویژه برخی رشته ها از درون خود علوم انسانی و اجتماعی در مطالعه عمیق تر دیگر رشته ها است. از این رو استفاده از علم اقتصاد و بویژه توجه به خاستگاه و جایگاه عقلانیت، کارآمدی و لوازم عملیاتی شدن آنها برای یک مطالعه کارسازتر در علوم انسانی ضروری است. ششم توجه به ملاحظات اخلاقی می تواند هم واقع نمایی نظری هم کارآمدی عملی پژوهش های علوم انسانی را به ارمغان آورد. هفتم توجه به قدرت نقدآفرینی، تاریخمندی و نهاد سازی و تربیتگری علوم انسانی اهمیت فوق العاده ای دارد. سرانجام برای کارآمد سازی هر چه بیشتر علوم انسانی، ظرفیت های قرن ۲۱ امی هشدار می دهد که هم دست اندرکاران بخش آموزشی- پژوهشی مستقل از دولت و هم بخش های رسمی دولتی نوعی برنامه ریزی فراگیر بویژه در جهان توسعه نیافته راه اندازی نمایند. اثبات آثار بلند مدت سرمایه گذاری حال در عمق بخشی علوم انسانی، از یافته های قطعی در مطالعات این علوم می باشد. یک کلام اینکه برای هدف گذاری پیشرفت همه جانبه باید علوم انسانی را به معنای واقعی جدی گرفت.

۶- در پایان مناسب می دانم که به نمونه ای از قسم نامه اقتصاد دانان اشاره کنم. این قسم نامه از یک سو ترجمانی معنادار از رسالت اقتصاد و اقتصاد دانان می باشد. از سوی دیگر بخوبی ارتباط ساختاری علوم انسانی (بویژه پیوند اقتصاد با دیگر علوم انسانی و اجتماعی) را نمایندگی می کند.

نمونه قسم نامه اقتصاد دانان: "سوگند یاد می کنم که تمامی معلومات، استعدادها و نفوذ معنوی خود را به کار برم تا : نخست سطح رفاه کشور خود و همه کشورهای جهان را بالا ببرم . دوم این رفاه را بین شهروندان کشور و شهروندان دیگر کشورهای جهان به نحوی توزیع کنم که هر انسانی امکان داشتن یک زندگی شایسته را داشته باشد . سوم منابع طبیعی و استعدادهای تولیدی موجود را چنان به کار برم تا نسلهای آینده نیز در برابر خود جهانی ببابند که قابل زندگی کردن باشد. نظر به اینکه لازم است همواره آگاه باشم که معرفت علم اقتصاد با پژوهشهای خاص وابسته به زمان و مکان و نیز با شناخت دیگر علوم اجتماعی به نحوی تنگاتنگ عجیب و بویژه با قضاوتهای ارزشی آمیخته شده است، بنابراین سوگند یاد می کنم که: ۱- معلومات و دانسته های خود را درباره ارتباطات علم اقتصاد و دیگر علوم اجتماعی به طور مداوم افزایش دهم و کامل کنم. ۲- این معلومات و دانسته ها را به شکل و صورت قابل فهم هر چه وسیع تر پخش و منتشر سازم تا انسانهای دیگر بر اساس ترجیحاتی که خودشان تنظیم کرده اند امکان عمل و رفتار عقلانی داشته باشند. ۳- قضاوتهای ارزشی خودم را همراه با بیان گزینه های موجود آشکار سازم . نظر به نفوذ و تأثیر روابط اقتصادی بر اشکال سازمان سیاسی، سوگند یاد می کنم به مسئولیت های خود در برابر آزادی های فردی و احترام به اراده جمعی مبتنی بر مردم سالاری به نحو استوار وفادار بمانم ."

منابع

- ۱- بلاگ، مارک (۱۳۸۰)، روش شناسی اقتصاد، آزاد ارمکی، نشر نی.
- ۲- تمدن، محمد حسین (۱۳۸۹)، گفتارهایی در زمینه اقتصاد و علوم اجتماعی، نشر جهاد دانشگاهی
- ۳- دادگر، یداله (۱۳۹۶ الف)، اصول تحلیل اقتصادی، تهران، نشر آماره، چاپ هفتم
- ۴- دادگر، یداله (۱۳۹۱)، درآمدی بر روش شناسی اقتصاد، تهران، نشر نی، چاپ سوم
- ۵- دادگر، یداله (۱۳۹۳)، سلسله مباحثی از فلسفه و روش شناسی اقتصاد، تهران، نشر آماره
- ۶- دادگر، یداله (۱۳۹۵ ب)، تاریخ عقاید اقتصادی، نشر سمت
- ۷- دادگر، یداله (۱۳۹۵ الف)، نظام های اقتصادی، نشر نی
- ۸- دادگر، یداله (۱۳۹۶ ب)، فلسفه اقتصاد، تهران، انتشارات سمت
- ۹- رابینسون، جون (۱۳۵۸)، فلسفه اقتصادی، بایزید مردوخی، تهران، کتاب های جیبی
- ۱۰- سن، آمارتیا (۱۳۷۷)، اخلاق و اقتصاد، حسن فشارکی، تهران، نشر شیرازه
- ۱۱- شوماخر، ای اف (۱۳۶۵)، کوچک زیباست، علی رامین، تهران، نشر سروش
- ۱۲- فروغی، محمد علی (۱۳۹۴)، اصول ثروت ملل، تهران، نشر آماره
- ۱۳- کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۴)، ایدئولوژی و روش در اقتصاد، محمد قائد، نشر مرکز
- ۱۴- کارناب، رودلف (۱۳۷۳)، فلسفه علم، یوسف عقیقی، نشر نیلوفر
- ۱۵- لیتل، دانیل (۱۳۷۳)، تبیین در علوم اجتماعی، سروش، نشر صراطیل، دانیل (۱۳۷۳)، تبیین در علوم اجتماعی، سروش، نشر صراط
- ۱۶- منگر، کارل (۱۳۹۴)، اصول علم اقتصاد، فرهاد نوع پرست، تهران، نشر آماره
- ۱۷- نورث، داگلاس (۱۳۷۹)، ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصاد، غلامرضا آزاد، نشر نی
- ۱۸- همپل، کارل (۱۳۶۹)، فلسفه علوم طبیعی، حسین معصومی، نشر دانشگاهی
- 19- Abbot, W and Nantz, K (1994), history and economics, college teaching 42 (1), 22-27
- 20- Abraham, E, Bonsangue, M and Johnsen, E (2016), theory and practice of formal methods, springer publishers.
- 21- April, J (2015), what every one should know, supper efficient learning, kindle edition.
- 22- Baldwin, R (2016), the great convergence, Belknap press.
- 23- Berry, D, (2017), digital humanities, polity press
- 24- Boushey, H, DeLong, B, Steinbaum M (2017), after Piketty, Harvard university press
- 25- Brayman, A (2008), social research method, oxford university press
- 26- Christensen, J (2017), the power of economists within the state, Stanford, university press

- 27- Dawkins, R (17), science in the soul, random house publishers.
- 28- Foucault, M (1994), the order of things, an archaeology of human sciences, Vitage books publishing.
- 29- Friedman, M (1953), essays in positive economics, Chicago university press
- 30- Hack, S (2002), the same only different, journal of aesthetic education, august 34-39
- 31- Hancock G, Stapleton, K and Mueller, R (2018), the reviewer's guide to quantitative methods in social sciences, Routledge publishers.
- 32- Harkavy, I and Bernson, L (2017), knowledge for social change, temple university press
- 33- Hayek, F (1979), the individualist and compositive method of the social sciences, Indiana polis liberty fund publications.
- 34- Janik, A (2010), a future for the humanities, the European journal of social science research, 23 (1), 1-12
- 35- Kaku, M (2018), the future of humanity, Doubleday publishers.
- 36- Kant, I (2004), metaphysical foundation of natural science, Cambridge university press
- 37- Larrey, P (2018), connected world, London, penguin books
- 38- Love, J (2017), humanities oversoul, kindle edition, digital publishers
- 39- Martin, J (2017), thinking through methods, university of Chicago press
- 40- Morton, T (2017), humankind, solidarity with non-human people, kindle edition, amazon press
- 41- North, D (1990), institutions, institutional change and economic performance, Cambridge university press
- 42- Pattison, K (2018), fossil man, William marrow publishers.
- 43- Sayre, H (2015), discovering the humanities, Pearson publishers.
- 44- Sen, A (1999), on ethics and economic Cambridge university press.
- 45- Zastrow, C, Kirst, K, Hessenauer, S (2018), empowerment series, book Cole publishers